

درس سیصد و پنجاه و پنجم: صوت ۳۷۶

بحث در دوران امر بین متباینین (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد برای تنجّز علم اجمالی سه دلیل را ذکر کردند ظاهراً صحبت دلیل اول و دلیل دوم را بیان کردیم که مرحوم شیخ فرموده بودند که در اطراف علم اجمالی، نفس دلیل حجیت ادله براءت تعارض دارد و نمی‌تواند تمامیت در تنجیز داشته باشد.

یا به تنافی و تعارض صدر و ذیل که در ادله استصحاب ذکر کردند و فرمودند که «**لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِرٍ**» این یقین آخر عبارت از همان علم اجمالی است که با جریان استصحاب منافات دارد چون اگر در یک موردی استصحاب جاری بشود، در دوران امر بین حرمت که در مورد طهارت و نجاست بین شیئن یا إنائین هست خب مقتضای ادله استصحاب اجرای طهارت در هر دو اثناء است، قبل از طرو علم اجمالی به نجاست أحد الإنائین ولی یقین علم اجمالی که به

نجاست أحدهما تعلق گرفته است، این یقین مانع از جریان استصحاب طهارت در هرکدام از اینان است. یا به تعارض بین منطوق و مفهوم که در ادله

حجب ذکر کردند - «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ**

مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ» - که این تعارض ایجاب می کند که

در علم اجمالی علم موجود است اما به نحو علیت

تامه موجود نیست. ممکن است بگوییم که به نحو

اقتضاء است و نفس اقتضاء برای عدم اجرای اصول

عملی در اطراف علم اجمالی کفایت می کند. و یا به

تعارض بین غایت و مغیّا است که در ادله حلّ و

طهارت بیان کردند که «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالِلٌ**

حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» این مطلبی بود که مرحوم

شیخ ذکر کردند.^۱

البته جواب هایی از این مسئله داده شد و عرض

شد که ادله براءت منافاتی با جریان علم اجمالی

ندارند و **لولا المخالفة القطعية** بر اجرای ادله اصول

در اطراف علم اجمالی، ما دلیلی بر احتمال بر منع

نداریم.

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الوضوء، باب ۴۴، ص ۴۷۳، ح ۱.

اما صحبت در مخالفت احتمالیه است که حالا در مخالفت احتمالیه چه باید کرد و عرض شد این بحث مخالفت احتمالیه را ما پس از ذکر ادله قوم محول می‌کنیم و در آنجا به این مسئله می‌پردازیم که اگر این جریان اصول در بعضی از اطراف بود، نه در کل اطراف که مخالفت قطعی با واقع در اینجا باشد، آیا باز ادله براءت در اینجا شامل می‌شود یا اینکه شامل نمی‌شود. این دلیل دوم برای وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی بود که مرحوم شیخ بر این اساس در رسائل بر این نکته خیلی پافشاری داشتند و اصرار می‌کردند.^۱

در قبال دلیل دوم و وجه ثانی از وجوه ثلاثه بر وجوه وجوب احتیاط فرموده‌اند که در قبال اینکه اصلاً به‌طور کلی اجراء ادله هیچ‌گونه تعارض و منافاتی با علم اجمالی ندارد زیرا هر کدام از جری ادله و جریان ادله براءت در هر کدام از اطراف این بحیالها و باستقلالها مدنظر قرار می‌گیرد.

فرض کنید وقتی که ما استصحاب طهارت را

۱. التوحید، ج ۱، باب ۶۴- التعریف و البیان و الحجة و الهدایة، ص ۴۱۳.

می‌خواهیم نسبت به این إناء انجام بدهیم اصلاً به آن إناء دیگر کاری نداریم، در استصحاب این نیست که شرط جریان استصحاب این باشد که درقبال این مورد و موضوع مستصحب ما امر دیگری وجود داشته باشد که محتمل النجاسه باشد یا نباشد، در جریان استصحاب یک هم‌چنین مسئله‌ای نیست. إنائی در مقابل ما هست و شک در نجاست او داریم براساس علم اجمالی، نفس استصحاب نسبت به این در اینجا معارضه‌ای ندارد.

بله! مطلبی که در اینجا هست و می‌تواند به‌عنوان تنافی در جریان استصحاب در موردین یا در اطراف مطرح بشود، بحث تزاحم است یعنی اگر چنانچه استصحاب در هرکدام از اطراف علم اجمالی یا ادله برائت در هرکدام از اطراف علم اجمالی جریان پیدا کند بحث تزاحم پیش می‌آید، زیرا جریان استصحاب در این موردِ خاص با جریان استصحاب در مورد دیگر تعارض می‌کند، نه‌اینکه در اصل جریان استصحاب **مِنْ اَوَّلِ الامر** در اینجا خللی وجود داشته باشد. وقتی که استصحاب را شما در

اینجا جاری می‌کنید، نسبت به جری استصحاب در
 إناء مستقل و **فِي طَرَفٍ مِنْ أَطْرَافِ عِلْمِ الْإِجْمَالِ**،
 در اینجا خلل و تعارض و منافاتی نیست.
 استصحاب می‌آید می‌گوید که «**لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ**
بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِرٍ» یا «**كُلُّ شَيْءٍ**
هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»، یا «**مَا**
حَبَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ» یا
 هرچه، این ادله براهت می‌آید نسبت به این مورد
 خاص جدای از این مورد، چه ارتباطی دارند؟! به
 طناب که وصل نیستند که این به او وصل باشد! این
 یک موردی است آن‌هم یک مورد خاصی است حالا
 اتفاقاً برحسب اتفاق علم ما **بِأَحَدِهِمَا** تعلق گرفته
 است این چه ارتباطی به همدیگر دارد؟! این برای
 خودش یک کاسه است، آن‌هم برای خودش یک
 کاسه دیگر است! حالا علم من آمده است بین این
 دوتا را وصل کرده است؟! وصل که در اینجا نیست
 علم من تعلق گرفته است! این دوتا از همدیگر جدا
 هستند.

عدم تعلق و ربط بین اطراف در جری ادله

بنابراین در جری ادله، ایجاد تعلق و ربط بین

اطراف نیست بلکه در جریان ادله ارتباطِ نفس ادله با موضوع خارجی است **بِحیاله و باستقلاله**، بسیار خب الآن شما فرض کنید که ادله را در این جاری می‌کنید، ادله چیست؟! در هر مورد شک، **فی کل موردِ یشک فی طهارته و نجاسته و یحکم بالطهارة ما لم یُعَلِّم الخلاف**، این یکی از این مورد هست که هم استصحاب جاری می‌شود هم ادله حجب جاری می‌شود هم ادله طهارت جاری می‌شود. در تمام این موارد این موضوع خارجی **باستقلاله** می‌تواند مورد برای ادله برائت باشد. الآن هم در اینجا این مورد هست. از این مورد که فارغ شدیم سراغ یکی دیگر می‌رویم، به نفس همین که می‌خواهیم نسبت به این مورد اجرای ادله برائت بکنیم این در اینجا مخالفت قطعی لازم می‌آید، یعنی **فی لحظة الإجراء الأصول علی طرف آخر** این مسئله هست که این در اینجا با آن مسئله علم اجمالی منافات پیدا می‌کند، چون علم به نجاست أحدهما تعلق گرفته است. نتیجه استصحابین چیست؟! **طهارة کلیهما! و هذا ینافی العلم!** علم می‌گوید که **أحدهما نجس**، استصحاب می‌گوید که **کلیهما**

طاهر! علم می گوید که **أحدهما محرم!** ادله طهارت و ادله حلّ می گویند که **کلیهما محلّ!** خب اینها باهم تعارض دارند.

پس بحث در جریان مخالفت قطعیه اصلاً در اینجا مطرح نیست، بحث در عدم تمامیت اصول در ورودش بر اطراف نیست، همان طوری که شیخ در وجه ثانی گفتند که نفس خود ادله براءت، تامّ در دلالت نیست حالا چه برسد به اینکه دلالت در اینجا وارد می شود یا نمی شود. نفس تعارض بین صدر و ذیل موجب خروج ادله استصحاب از جری بر موارد و بر موضوعات اطراف علم اجمالی است. نه، صحبت این نیست، ما از تمامیت اجراء ادله فراغ شده ایم، ادله براءت تام الدلاله در اطراف است. **إنّما الكلام** در اینکه در اجراء ادله براءت در اطراف، پس از اجراء، مشکل پیدا می شود و مشکل نتیجه و ماحصل جریان ادله براءت با آن علم اجمالی است، این اشکال پیدا می شود والا نسبت به خود یکی از اینها به تنهایی اشکال پیدا نمی شود. وقتی که ماحصل و نتیجه ادله براءت تنافی با علم بود بحث در بحث تراحم می رود. وقتی که در بحث تراحم برود نظیر

ادله أكرم العلماء می شود یا أنفذ كل غريق می شود

إعمل كل عمل خير می شود «إذا أمرتكم بشئ

فأتوا منه ما استطعتم» می شود که فرض کنید در

اکرام عالم اگر دو عالم بود و ما قدرت بر اکرام کلیهما

نداشتیم، اکرام أحدهما واجب است اگر دو غریق

فی البحر بود و ما قدرت بر انقاذ کلیهما نداریم خب

انقاذ أحدهما واجب است، خب این بحث، بحث

تزامم است. اگر دو عمل بود؛ عمل صالح و عمل

واجب بود و ما قدرت بر اتیان به هردو نداشتیم،

فرض کنید إمّا زیارة بیت الله و إمّا زیارة الحسین

عليه السلام خب أحدهما واجب است. این بحث،

بحث التزامم است، چون خیلی ها از علماء سابق فتوا

داده اند بر اینکه هر اربعة سنوات، یک زیارت سید

الشهدا واجب است.^۱ حالا در مورد مکه هم

همین طور است و خیلی ها فتوا داده اند که برای

شخص مستطیع هر چهار سال یک مرتبه زیارت بیت

الله واجب است.^۲ ظاهراً در روایات هم داریم «لَوْ

^۱ . تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۴۶.

^۲ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کامل الزیارات، الباب الثالث و الأربعون: إن زیارة الحسین علیه السلام فرض و عهد لازم له و لجميع

تَرَكَ النَّاسُ الْحَجَّ لَمَّا نَوَظَرُوا الْعَذَابَ ...» یک

همچنین چیزی در روایات هست^۱ آنوقت از این روایات بعضی ها استفاده و جواب کرده اند.^۲

تلمیذ: عملاً امکان ندارد.

استاد: عملاً شاید ولی فتواً امکان دارد! لابد به خاطر همین است که امسال عربستان گفته است که هر شخصی هر پنج سال می تواند بیاید، به خاطر ازدحام و اینها ممنوع کرده اند! به این روایت حالا یک سال اضافه کرده اند و هر چهار سال یک دفعه را کرده اند پنج سال!

واقعاً امسال شلوغ بود، خیلی ازدحام عجیبی بود یعنی به نحوی ازدحام بود که مشخص بود دیگر آن اراضی قابل کنترل نیست یعنی سعه این جمعیت و این ازدحام را ندارد. اصلاً در مشعر جا نبود، این قدر جمعیت زیاد بود! یا مثلاً مشکل، مشکل منا است؛

الأئمة صلوات الله عليهم على كل مؤمن و مؤمنة، ص ۱۲۱؛ وسائل الشيعة، ج ۱۴، باب ۳۷ - بابُ تَأْكُدِ اسْتِحْبَابَ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ وُجُوبُهَا كِفَايَةً، ص ۴۰۹.

^۱. وسائل الشيعة، ج ۱۱، كتاب الحج، أبوابُ وُجُوبِ الْحَجِّ وَ شَرَائِطِهِ، باب ۴۹ - بابُ تَأْكُدِ اسْتِحْبَابِ عَوْدِ الْمَوْسِرِ إِلَى الْحَجِّ فِي كُلِّ خَمْسِ سِنِينَ بَلْ أَرْبَعِ سِنِينَ وَ كَرَاهَةِ تَرْكِهِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، ص ۱۳۸.

^۲. وسائل الشيعة، ج ۱۱، كتاب الحج، أبوابُ وُجُوبِ الْحَجِّ وَ شَرَائِطِهِ، باب ۴ - بابُ عَدَمِ جَوَازِ تَعْطِيلِ الْكَعْبَةِ عَنِ الْحَجِّ، ص ۲۰.

در منا جای محدود، جمرات محدود و مکان محدود
و آنوقت فرصت خیلی کم و قلیل است. در این
مورد چه باید کرد؟

پس بحث، بحث تراحم است لذا در اینجا وقتی
که در جری اصول عملیه بر **کلا الموردین** یا بر کل
موارد اشکال پیش می آید بنابراین در جری آن بر یک
مورد یا بر دو مورد یا بر سه مورد دیگر اشکالی
نیست. فرض کنید که اگر شبهه، شبهه بین الاثنین
باشد، بین الإنائین باشد، خب جری اصول عملیه در
إناء واحد از باب تراحم می شود، اشکال ندارد و
منافات با علم اجمالی هم در اینجا پیدا نمی کند. یا
اگر فرض کنید که شبهه، شبهه محصوره بین
الأطراف باشد؛ بین خمسة إناء یا بین خمسة اغنام
باشد. یکی از اغنام در اینجا فرض کنید که [موطوءه
است] اربعة اغنام اشکال ندارد مثلاً ثلاثه و امثال ذلک
اشکال ندارد. درست شد؟ این از این نقطه نظر
می شود مسئله را از باب تراحم بگیریم.

تلمیذ: ...

استاد: مرحوم شیخ در اینجا جواب می دهند که

مسئله از باب تزاحم نیست بلکه مسئله از باب تعارض است.^۱ فرض کنید در مورد روایتی که متعارضین هستند ما نمی‌توانیم بگوییم که بحث تزاحم است. عمل به هر دو روایت هست اما از باب اینکه نمی‌شود ... نه! بحث در مقام جعل و تشریع می‌رود یعنی در مقام جعل و تشریع اصلاً نمی‌دانیم این روایت مجعول است یا آن روایت مجعول است! نمی‌شود که هر دوی اینها مجعول باشند و ما در مقام عمل نتوانیم [انجام بدهیم] که بحث همان‌طور که ایشان گفته‌اند بحث تکوینی باشد، در مقام تشریع بالأخره خداوند یا صلاة جمعه را واجب کرده است یا صلاة ظهر را واجب کرده است هر دو را که واجب نکرده است! در مقام جعل بالأخره یا این غناء محرم است یا محلل است! در مقام جعل بالأخره تنباک حرام است یا تنباک حرام نیست! این بحث، اصلاً بحث تشریعی است، وقتی بحث به مقام جعل برود دیگر بحث تزاحم نیست، بحث در باب تعارض می‌رود که **أحدهما فی الواقع هو المجعول و هو**

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۰۰.

المُشَرَّع و مِنْ حَيْثُ لَا تَصِلُ أَيْدِينَا إِلَى الْوَاقِعِ وَ إِلَى الشَّرْعِ در اینجا به واسطهٔ تعارض بین دو روایت از حیث طریقت به واقع، بین خود روایت و خود ادله وقتی که منافات باشد هر دو تساقط می‌کند و وقتی تساقط کردند آن وقت در آنجا بحث می‌رود به سمت اینکه **إِمَّا خُذْ بِأَحَدِهِمَا** یا اینکه بحث اختیار است؛ اختیار شرعی یا اختیار عقلی است؛ اختیار شرعی این است که اختیار در چیزها باشد، اختیار عقلی این است که اختیار، اختیار موقت باشد.

بیان فرق عجز از امثال با عجز از تعلق

تکلیف بِأَحَدِهِمَا

بنابراین وقتی که ما در علم اجمالی علم به نجاست أحد الإنائین داریم. این نجاست أحد الإنائین در مقام جعل و در مقام تشریع مانع است از اینکه ما طهارت را إِمَّا بر این إناء حمل کنیم یا بر آن إناء حمل کنیم چون **أَحَدُهُمَا فِي الْوَاقِعِ هُوَ مُحَرَّمٌ،** **أَحَدُهُمَا فِي الْوَاقِعِ هُوَ نَجَسٌ،** اما در غریقین، حکم وجوب بِكُلِيهِمَا فِي الْوَاقِعِ تعلق گرفته است؛ **أَنْقَذَ هَذَا الْغَرِيقَ وَ أَنْقَذَ هَذَا الْغَرِيقَ** اما چون مکلف در مقام امثال عاجز از امثال **بِكُلِّ الْوَاجِبِينَ** است لذا در

اینجا اتیان بِأحد الواجبین را می‌کند چون عاجز است. در باب تزاحم حکم روی هردو رفته است اما این نمی‌تواند انجام بدهد. **إمّا وجوب زیارة بیت الله و إمّا وجوب زیارة الحسین!** فرض کنید یا مداوا و پرستاری این مریض و یا وجوب پرستاری آن مریض؛ مادرش مریض هست که در تهران است و باید به تهران برود پرستاری بکند، پدرش در همدان است و هردو هم مریض هستند و می‌خواهند عمل کنند!

حالا یا این باید همدان برود بابا را مداوا کند یا باید تهران بیاید، او نمی‌تواند در دو جا باشد! در اینجا وجوب به هردو تعلق گرفته است و اگر می‌توانست هردو را باهم در یک جا بیاورد و این کار را بکند می‌کرد ولی چون نمی‌تواند و آنها نمی‌آیند و هیچ‌کدام از مقامشان تنازل نمی‌کنند، خب این باید در اینجا قرعه بیندازد! این عجز از امتثال است، عجز از امتثال با عجز از تعلق تکلیف بِأحدهما در مقام جعل و در مقام تشریع فرق می‌کند.

بناءً علی هذا در دوران امر بین إنائین و نجاست أحد الإنائین حکم حرمت به هردو تعلق گرفته است

و نمی‌توانیم بگوییم که بِأحدهما [تعلق گرفته است]، حرمت شرب هذا الاناء أو حرمت شرب هذا الاناء، به کدام یک از این دوتا تعلق گرفته است؟ نمی‌دانیم، این در مقام أحدهما نجس است. وقتی که أحدهما نجس شد چون منطبق بر واحد معین نیست بنابراین بحث اجراء اصل و حکم به طهارت منافات دارد با حکم به طهارتی که در این مورد می‌شود کرد. اگر اصل بر أحدهما جاری بشود، به نفس الوقت این قابلیت و استعداد برای اجراء بر مورد دیگر را هم دارد.

به نفس الوقت نه بعد از این. یعنی اصل می‌آید **فی لحظة واحدة** به دو مورد اجراء می‌شود، اجرای اصل بر این إناء و **یحکم بالطهارة**، اجرای اصل به این إناء **فی حکم بالطهارة!** آن وقت این اجراء اصل در آن إناء، و **من حیث إنّه لا راجح بین جریان الأصل فی أحدهما فینتفی** ... دیگر اصل در اینجا جاری نمی‌شود. نمی‌دانیم اصل را در اینجا جاری کنیم یا نه؟! اگر در اینجا جاری کنیم ترجیح بلا مرجح است و اگر در هردو جاری کنیم مخالفت با آن جعل و

تشریع پیدا می شود. این مقام، مقام تساقط می شود.
پس قدرت و قابلیت و استعداد جریان اصول عملیه
از مانحن فیه ساقط می شود. وقتی که ساقط شد ادله
احتیاط می آید می گیرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد